

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن - المان

نازِ معشوق

برکت ، باز که را کرده شکارِ برکت
تلیفون زنگ زده و گشته نگارِ برکت
دیده در آینه خود ، رُخِ پژمرده ما
اعتراض ز گل و ، برگ و ، ز خارِ برکت
لین خود باز عوض کرده به چنگک بازی
چیلکش خورده گِره از جَرِ تارِ برکت
قامتم نون شد و ، موی سرم ، نیز سفید
پاسُخ از پرسشِ ما ، کرده فرارِ برکت
ساده و صاف ، به کوچِ حسنِ چپ رفته
ز سوالاتیکه گردیده حصارِ برکت
به مهارت ، ز خلیلانِ تلیفونگرِ حُسن
گله سر داده ، ز هر تار و متارِ برکت
عاشقی ، شکوه نماید اگر از معشوقه
آشِ خامش نپژد ، دیگِ بخارِ برکت
خواندن و رقص و بغل گرمی و صحرا و جنون
(بستر) و (لیلی) و (مجنون) ، قطارِ برکت

شاید از خاطره ، تلخ جنابش باشد
 که نوشته به من ، آن تجربه دار برکت
 (گنار) و (منگی) و (بناپیری) و (چینه) څه کوم
 (تلیفونی) سره (سوغات) وی د جار برکت
 لیک ، معشوقه اگر ناز کند ، جا دارد
 به (تلیفون) و (چت) و (ایمل) کار برکت
 لذت عشق ، نه وصل و ، نه بړی معشوقست
 نه به (دیدار) و (ملاقات) و قرار برکت
 عشق ، آنست ، که در آتش هجران ، سوزی
 نه که هر لحظه چشی ، بوس و کنار برکت
 عشق ، آنست ، وفا را به جفا ، عرضه کنی
 سر و جان ، مفت ببازی ، به قمار برکت
 عشق ، آنست ، که پیمانه و ساغر شکنی
 تا که ناخورده شوی ، مست و خمار برکت
 مستی عشق ، عجب عالمی دارد به خدا
 هر طرف در نظرم ، شهر و دیار برکت
 برکت ! بهر خدا ، پاسخی ، بر پرسش ما
 ز سوالیکه شده ، دلبر و یار برکت
 اگر این بار ، نگوئی ز معمای (خلیل)
 گله و شکوه ، به قوم و به تبار برکت
 « نعمت » این سفته ناچیز ، ز اخلاص سرود
 تا شود چون گل تدبیر ، نثار برکت

(16 جنوری 2009)